

در باره آرمان گرایی

امیر طیرانی

بسم الله الرحمن الرحيم

انا عرضنا الامانه على السموات والارض والجبال فابين ان يحملنها واشفقن منها و حملها الانسان انه كان ظلوما جهولا (احزاب 72)

با عرض تسلیت به مناسبت فرارسیدن 21 رمضان روز شهادت آگاهی ، آزادی ، عدالت و برابری که در این روز تجسم این مفاهیم در وجود بشر ، این جهان را به سوی پروردگار بلند مرتبه اش ترک گفت . در باره این مفهوم که آرمان و آرمان گرایی همواره با انسان همراه بوده است کمتر کسی تردید دارد . ساختن یک نمونه ایده آل از انسان و نیز جامعه همواره به مثابه آرزو با انسان همراه بوده است.

در یونان باستان ، در ایران پیش از اسلام و در سایر جوامع همواره انسان ها و متفکران در پی تاسیس جامعه ای بوده اند که در آن از بیعدالتی ، ظلم ، شکاف میان مردم ، غارتگری و دزدی و تجاوز به حقوق مردم خبری نباشد . درکتابیه های به جا مانده از دوران هخامنشیان ، ساسانیان و دیگر دورها آرزوی از میان رفتن دروغ و خشکسالی و مفاهیمی که از رنج و درد انسان ها بکاھد مورد ستایش بوده و انسان ها یی برای ایجاد آن سر بر دار نهاده و عزیز ترین گوهر هستی خود ، جان خود را فدا کرده اند . قیام هایی که در مقابله با ستم در دوره های مختلف تاریخی در جای جای جهان و از جمله ایران رخ داده است شواهدی در این باره است .

در طول این قرن ها همواره بشر به دنبال یافت و ساختن انسانی بوده است که به قول قرآن بار امانت الهی بر دوش ، خلیفه و جانشین خداوند بر روی زمین باشد و برای او نیز نمونه ای والگویی نشان داده است تا با پیروی از او در این راه سرگشته و گمگشته نباشد : ولقد كان لكم فی رسول الله اسوه حسنه

انسان آرمانی ، انسان کامل ، مومن به خدا و معاد ، فداکار ، قائم و شاهد بر قسط ، مجاهد فی سبیل الله ، صبور ، با گذشت ، مولد ، طرفدار عدالت ، دوستدار نور و روشنایی ، آگاهی و آزادی و دشمن تاریکی و ظلمت ، انسانی که ظالم نیست موجودی که تنبل و بیکاره نیست ، سربار جامعه نیست انسانی که برخی ویژگی های آن در این آیه قرآن به چشم می خورد : « ضرب الله مثلا رجلین احدهما ابکم لا یقدر علی

شیء و هو کل علی مولیه اینما یوجهه لایات بخیر هل یستوی و من یامر بالعدل و هو علی صراط مستقیم
« (نحل 76)

و نیز در کنار آن انسان نمونه همواره در پی ایجاد جامعه ای آرمانی یا به قولی مدینه فاضله آن چنان که افلاطون می گفت یا آن طور که فارابی تعریف می کرد . جامعه ای که در آن انسان های شایسته حکمرانی می کنند . جامعه ای که در آن از فقر و ظلم و بیعدالتی و گرسنگی و جهل و نادانی و استبداد خبری نیست . جامعه ای آزاد و سربلند .

جامعه ای که قرآن آن را این طور تعریف می کند : «ضرب الله قریه کانت آمنه مطمئنه یاتیها رزقها رغدا من کل مکان فکفرت بانعم الله فاذا قها الله لباس الخوف والجوع بما کانوا یصنعون» (نحل 112)

در طول تاریخ نیز تلاش مصلحان اجتماعی و قائلان به کرامت انسانی همواره در راه تربیت چنین انسان هایی و نیز تاسیس چنین جوامعی بوده است . جامعه ای که در آن شاهد اقداماتی نظیر نابود کردن منابع انسانی و طبیعی نباشد : «الم تر الی الذین بدلوا نعمت الله کفرا و احلوا قومهم دار البوار» . (ابراهیم 28) و یا : « و اذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها و یهلك الحرث و النسل و الله لایحب الفساد » (بقره 205)

این معانی و تعبیر و این نحوه نگرش به انسان و جامعه در طول تاریخ با برداشت های و تفاسیر متنوع و در برخی موارد حتی متفاوت و متناقض وجود داشته است . ولی همگان در این که باید در طول زندگی خویش انسان برای خود سرمشقی و نمونه والگویی در ذهن پیروانند تردیدی نداشتند .

این انسان نمونه که در نزد هریک از اقوام ، فرهنگ ها و پیروان مکاتب گوناگون تبلوری و مصداقی داشت در نزد شیعیان با الگوهایی چون علی ، فاطمه ، حسین معرفی می شد .

اما همچنانکه می دانیم و می دانید این مفاهیم نیز همچون بسیاری از آموزه های گرانقدر مذهبی دستخوش تحریف شد و این الگوها ، الگوهایی فرازمینی و آسمانی شدند . الگوهایی غیر زمینی که به درد زندگی ما نمی خوردند و به قول شریعتی : مرتجع می گفت اما این محمد و علی و حسین اند که می توانند که این چنین زندگی ای را برای خویش بسازند و این چنین زنده بمانند .

الگوی جامعه نمونه هم جامعه امام زمانی که با این تفاسیر یافت به امری دست نیافتنی تبدیل شد و فقط در زمان پایان غیبت و ظهور امام زمان یافتنی بود و انتظار که فلسفه حرکت و قیام و اعتراض بود به تدریج فلسفه وجودی خود را ازدست داد.

این مفاهیم برجسته که در گذشته تنها اسیر تفسیر خرافی و ضد مذهب نبود در قرون جدید و به دنبال تحولاتی که در عرصه جهان صنعتی و دنباله آن پیدایش استعمار رخ داد از سوی مترجمان رسمی و غیر رسمی یار و همکار جدیدی یافت همان که شریعتی متجددشان می خواند و حرکت آنها را در نفی انسان و جامعه آرمانی چنین تشریح می کرد: "متجدد می گفت: اینها اتوپیاگری است، خیال است، ایده آلیسم مطلق است. انسان بر اساس غریزه ساخته شده است... خودسازی انسان علی رغم محیط، علی رغم دعوت ها، علی رغم تبلیغ، علی رغم نظام طبقاتی، علی رغم نظام اقتصادی و سیاسی و... دعوت به یک اعجاز است و اعجاز امکان عملی ندارد. یک جوان امروز نمی تواند ساختمان وجودیش را بر اساس ارزش های مطلق اخلاقی، بر اثر آرمان هایی که ما در قهرمانان، رب النوع ها می ستاییم بسازد و تمام شصت، هفتاد کیلو تنش سراپا عشق، طاعت، خلوص، فدا شدن برای ایمان باشد چنین چیزی ممکن نیست.

با این وجود و علی رغم تزریق این نظرها، این مفاهیم تحریف شده از سوی این دو گروه به تدریج و با تحولات فکری در جهان و در میان اندیشمندان و به تبع آن در ایران با تغییر، دگرگونی و رشد و تکامل روبه رو شد. در میان اندیشمندان نوگرای اسلامی شاید بتوان گفت که مهم ترین تکان فکری را سید جمال الدین اسدآبادی در این نوع نگرش به جهان، دین و کشور آغاز کرد.

نخستین گام برای الگو قرار دادن ارزش های مستتر در مکتب برای رهایی از عقب ماندگی را به تحقیق سید جمال شروع کرد و نکته جالب آن که به قول شریعتی البته در حدود نیم قرن پیش هنوز گام دوم را کسی برنداشته است.

از پس از سید جمال نوگرایان دینی یا به تعبیری روشنفکران مذهبی همواره در این راه تلاش هایی داشته اند. تلاش این دسته از مصلحان اجتماعی در ایران همواره بر این اساس استوار بود تا در کنار مبارزه با پیرایه ها و ارائه تعریف جدید از دین و مفاهیم دینی، با نگاه به تاریخ، الگوها و نمونه های آرمانی از شخصیت هایی ارائه کنند که نسل همزمان آنها بتواند با الگوگیری و نمونه سازی از آنها در مقابل نمونه های دروغینی که به وی نشان داده می شد با تاسی به آنها راه جدیدی در زندگی خود پیدا کند. مهم ترین آنها در خارج از ایران مرحوم عبده، محمد اقبال و در ایران نیز از همه مهم تر کسانی چون بازرگان و طالقانی در زمره نواندیشانی بوند که در این زمینه کوشش هایی را آغاز و با ارائه تفسیری جدید از مفاهیم دینی راه را برای نسل بعد از خود هموار ساختند.

تلاش های آغاز گران در دهه 1340 شمسی در ایران از سوی کسانی همچون دکتر شریعتی در زمینه نظری . حنیف نژاد و دوستانش در زمینه عملی دنبال شد .

البته باید در نظر داشت که این دوران دورانی بود که در سراسر جهان زیر سلطه گرایش به آرمان و آرمان گرایی رشد و توسعه خاصی یافته بود که خارج از بحث ما است و البته در ایران هم نمایندگانی در خور و شایسته داشت .

اما در میان نیروهای مذهبی ، دکتر شریعتی علاوه بر آن که با نگاه نوی خود به شخصیت های صدر اسلام توانست تا نسل جوان دوره خود را با نمونه های راستین و الگوی های آرمانی آشنا سازد بلکه او نمونه هایی نیز از شخصیت های معاصر را به جامعه معرفی کرد. باز تعریف شریعتی از علی، فاطمه حسین، امام سجاد ، ابوذر، سلمان و... سبب شد تا نسل جوان و مبارز آن دوران که به جز الگوهای انقلابی دوران خود ، نمونه ای برای پیروی و به ویژه نمونه ای مذهبی در پیرامون خود نمی دید با چهره هایی مانوس شود که گرچه قبلاً نام آنها را شنیده بود از عمل آنها و زندگی آنها چیز زیادی نمی دانست .

در میان چهره های معاصر هم شریعتی سخت در پی معرفی الگو های آرمانی خود به جامعه بود . در جامعه ای که در آن رضاشاه پهلوی و فرزندش و تنی چند همچو آنها تکریم و تقدیس می شدند و یا با تبلیغ برای فلان هنرپیشه و خواننده مبتذل تلاش زیادی برای الگوسازی صورت می گرفت ، شریعتی مصدق را به عنوان سیاستمدار حامی مردم ، همان کسی که هفتادسال برای آزادی نالیده بود یا حنیف نژاد و همراهان وی را به عنوان نمونه های ایثار و فداکاری و مجاهد فی سبیل الله و از خود گذشتگی به نسل جوان معرفی کرد .

در کنار کسانی چون شریعتی ، پیدایش یک نسل جدید نیز به این حرکت جانی مضاعف داد.

از بعد از 15 خرداد 1342 با تغییر مشی مبارزه جوان هایی از جان گذشته که شکست پارلمانتاریسم و مبارزه سیاسی مسالمت جویانه را به عینه دیده و تجربه کرده بودند با بهره گیری از تجربیات انقلابیون الجزایری ، ویتنامی ، امریکای لاتین ، فلسطین روی به سوی مبارزه مسلحانه با رژیم شاه آوردند .

جدای از درستی یا نادرستی آن مشی و کارآمدی یا نا کارآمدی آن ، آنها به نمونه هایی از انسان هایی جانباز ، فداکار و نمونه تبدیل شدند . محمد حنیف نژاد سعید محسن، اصغر بدیع زادگان ، رضایی ها، ناصر صادق ، کاظم ذوالانوار و دهها چهره دیگر در میان مذهبی ها و پویان و حمید اشرف و احمدزاده ها و نابدل و دیگران در میان نیروهای مارکسیست به الگوهای نسل خود تبدیل شدند.

اما به تدریج زمانه رو به سوی تغییر نهاد. بعد از پیروزی انقلاب سال 1357 به تدریج آرمان ها رنگ باختند و جای خود را به نمونه های جدید دادند. به تدریج ایدئولوژی به امری مذموم تبدیل شد. سخن از ایدئولوژی، سخن گفتن از استبداد تلقی شد. همان ها که خود قرن ها به دنبال جا انداختن ایدئولوژی و تفکر خود نه تنها در جامعه خود بلکه بر سراسر جهان بودند و سرمایه داری لیبرال را آخرین مرحله تمدن بشری تبلیغ می کردند این طور برای ما جا انداختند که سخن از ایدئولوژی، آرمان و مقولاتی از این دست بود که ما را به وضعیت امروزیین دچار ساخت.

و ما نیز که دستاوردهای خود را برباد رفته می دیدیم به جای جمع بندی از علل و عوامل ناکامی ها و، به جای شناخت و تبیین راه های برون رفت از وضعیت جدید، به راحت ترین کار روی آوردیم: پشت کردن به باورهای خود. و نه تنها که خود مایوس و نا امید از رحمت الهی شدیم که معدود کسانی نیز که به حکم الهی: *ولا تائبسوا من روح الله انه لایایئسوا من روح الله الا القوم الکافرون* (یوسف 87) بر سر پیمان خود ایستاده بودند را نفی کردیم و از ادامه روش و منش خود نهی

عوامل مبارزه با آرمان گرایی :

در جامعه ما چنین به نظر می رسد چند دسته عوامل زیر در این جابجایی نقش داشته اند :

1- تبدیل نهضت به نظام : بعد از قرن ها مبارزه سرانجام در سال 1357 مردم ایران شاهد برافتادن نظام سلطنتی در سرزمین خود بودند. نظامی برآمده از خواست عمومی، مبتنی بر ارزش های اسلامی که قصد دگرگونی ایران و همه جهان را داشت. نظامی با شعارهای آزادی، استقلال، برابری، ایجاد و برپایی حکومت عدل علی و... نظامی که در آن یک موی کوخ نشینان بر کاخ نشینان برتری داشت.

اما به رغم این شعارها، همچون همه انقلاب ها و حرکت های اجتماعی تبدیل این نهضت انقلابی به نظام سیاسی موجب شد تا به تدریج و با گذشت زمان در صحنه عمل و در واقعیت جامعه، مسائل نو و جدیدی رخ دهد. اگر در سال های ابتدایی موضوع فقر، بی عدالتی، شکاف طبقاتی و ناهنجاری های اجتماعی دیگر موضوعی به جا مانده از دوران گذشته و محصول نظام طاغوت به شمار می رفت با گذشت زمان ناکارآمدی ها، نداشتن برنامه های رشد و توسعه برای غلبه بر ضعف ها و مشکلات قدیم و جدید، فساد تازه به دوران رسیده ها و در کنار آنها کارشکنی های دشمنان داخلی و خارجی سبب شد تا به تدریج گردنومیدی و یاس بر جامعه پاشیده و نسل های

جدید که از طلا گشتن خود و پدرانیشان نومید شده بودند در بدر به دنبال الگو ها و نمونه های جدید برآیند . در این جستجو آنها نه تنها مس شدن را قبول کردند بلکه در عمل معلوم شد که حتی در این جابجایی به کمتر از مس نیز قانع شدند .

در تغییر این الگوها عملکرد سیاسی نظام مستقر ، و مخالفانش تواما تاثیر داشتند . در یک طرف این داستان ، حاکمیتی قرار داشت که علاوه بر عملکرد ضعیف و ناکارآمد با نفی همان متفکران و مصلحان و اندیشمندان همچون شریعتی و طالقانی و بازرگان و دلسوزانی که دل در گرو آینده این سرزمین و مردمانش داشتند و جایگزین ساختن آنها و آموزه های آنها با رویه ای سطحی از آموزه های دین و بر سر کار آوردن و میدان دادن به سخنورانی و ذاکرانی سطحی و بی محتوا موجب شدند تا به جای رایت الناس یدخلون فی دین الله شاهد یخرجون الناس باشیم .

از سوی دیگر مخالفان آنها و به ویژه آنها که با تکیه بر مذهب حرکت می کردند نیز دست کمی از این سو نداشتند . همان هایی که با تکیه بر اسلحه می خواستند یک شبه نظام مستقر را واژگون سازند و بساط خویش بگسترانند .

در نتیجه تقابل این دو که هرکدام نیز پایگاهی بزرگ یا کوچک در میان مردم داشتند آنچه از میان برداشته شد به جز آثار انسانی و مادی که به حذف بسیاری انجامید، از معنا تهی شدن آرمان ها و خواسته هایی بود که قرن ها برای آنها مبارزه شده بود و در راه آن چه بسیار فرهادها بر سر دارها رفته بودند و چه جان ها ی عزیزی که برسر آن گذاشته شده بود و خون ها به پای آن ریخته شده بود .

انسانی که و جامعه ای که شاهد بی ثمر بودن همه آن شعارها و آرمان ها بود ، آنها را به کناری نهاد و به موجودی بی آرمان ، بی نمونه و یله و رها تبدیل شد .

2- دومین عامل و به زیر سوال رفتن آرمان ها از میان جریان روشنفکران پدید آمد . این روشنفکران خود از سه دسته مهم مذهبی ، مارکسیست و لائیک تشکیل می شدند .

سکولارها و لائیک ها از دودسته دیگر زودتر به نفی آغاز کردند . آنها که به لحاظ ایدئولوژیک پایبندی های خاص دو دسته دیگر را نداشتند بعد از گذشت چندی از انقلاب با عدم برآورده شدن خواست های نظری و عملی خویش ابتدا به مقابله با نظام جدید و سپس به مقابله با اسلام و سرانجام به مقابله با همه چیز برخاستند . انقلاب امری مذموم و موهوم ، آرمان گرایی راهی به سوی ناکجا آباد و اسلام مکتبی و دینی متعلق به قرون گذشته بود و خلاصه همه چیز را باید به خاک سپرد . انسان دنیای جدید نیازی به این امور ندارد . نقد دولت موقت و شخص مهندس بازرگان و دوستانش

از این منظر صورت می گرفت . گام بعدی در این راه دکتر شریعتی بود که در جریان انقلاب به عنوان معلم انقلاب نامش به میان بود و حتی مخالفان فکری او نیز بر تاثیر وی بر روند تحولات ایران در سال های پایانی رژیم پهلوی اذعان داشتند . شریعتی ابتدا به عنوان کسی که مدرک دکترایش زیر سوال است ، بعد به عنوان فردی بی سواد ، بعد فردی که نظریه ولایت فقیه برخاسته از نظریه امت وامامت اوست و... آماج تندترین حملات و کوبنده ترین نقدهای این گروه قرار گرفت و این در حالی بود که حتی یک اثر جدی انتقادی که نظریات شریعتی را واکاوی کرده و نظریات نادرست وی را از منظر جامعه شناسی ، و یا فلسفی به رشته تحریر درآورده باشد منتشر نشد . حداکثر توان منتقدان جدای از درستی یا نادرستی آنها در اندازه یک مقاله بیش نبود . مقالاتی که گل آنها و ثمره نهایی آنها که چندی پیش به رشته تحریر درآمد شریعتی و داعش را درکنار هم نشانده بود و شیعه صفوی را چهره واقعی اسلام و شیعه معرفی می کرد.

تا آن که کسی از درون نظام با انگ خیانت و همکاری شریعتی با ساواک به مدد این گروه ها آمد.

این دسته از منتقدان در کنار حملات علیه شریعتی به سراغ اعضای سازمان های چریکی و معتقدان به جنبش مسلحانه رفتند و از چپ و مذهبی از حنیف نژاد تا امیر پرویز پویان و از حمید اشرف تا مصطفی شجاعیان را به عنوان جوانانی کم خرد که به دلیل آن که کله هاشان آکنده از کتاب نبوده و از علم شریف هرمنوتیک چیزی به گوششان نخورده و به علت ماندن در خانه های تیمی از جامعه خود بی خبر بوده اند موجوداتی که صرفا به دلیل نداشتن خبث طینت قابل صرف نظرکردن می دانند که در غیر این صورت باید محاکمه می شدند .

یکی از آغازگران این دسته آن معاون سابق دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد بود و ادامه دهندگان آن که اینک بسیار تکثیر یافته اند اکنون با انتشار نشریاتی متعدد هراز چند گاهی به جان امثال شریعتی و مجاهدین و فدایی ها می افتند و در میدانی خالی از طرف بس ترکتازی می کنند .

اما دسته دوم این نفی کنندگان روشنفکران چپ گرایی بودند که بعد از ضرباتی که از جمهوری اسلامی دریافت کردند برخی عمرشان به پایان رسید و برخی دیگر تتمه نیروهای خود را جمع کردند و به خارج از مرزها شتافتند . اینها که گل سرسبدشان چریک های فدایی اکثریت بودند بعد از چرخش های بسیار آن گاه که با مساله ای به نام فروپاشی برادر بزرگ همه مارکسیست های جهان رو به رو شدند به نفی خود و نظریه مارکسیسم و خلاصه همه اصول و اعتقادات خود دست زدند . در کنگره دوم سازمان چریک های فدایی اکثریت که در سال 1370 شمسی برگزار شد گزار

از مارکسیسم صریحا مطرح و باور و پیروی از دانش جدید بشری جایگزین نظام فکری - فلسفی خاص شده بود: "سازمان ما یک سازمان ایدئولوژیک، یعنی سازمانی که از نظام فکری - فلسفی خاصی پیروی می‌کند، نیست و در تدوین و تنظیم برنامه، خطمشی سیاسی و امور تشکیلاتی خود، از مجموعه اندیشه و دانش پیشرو و معاصر بهره می‌گیرند. سازمان ما مدافع حقوق بشر و دموکراسی، عدالت اجتماعی، رشد اقتصادی و رفاه مردم است و در راستای باور به ارزش‌های انسانی و عموم بشری، خواهان تامین منافع ملی و استقلال کشور، صلح و ارزش‌های سوسیالیستی می‌باشد...

از سوی دیگر حزب توده نیز که پدر بزرگ همه چپ‌های ایران به شمار می‌رفت و خود را صاحب کسوت در مارکسیسم ایرانی می‌داند آنچنان بعد از بازداشت رهبرانش به قهقرا رفت که دیگر جایی برای دفاع از آن باقی نماند. اعترافات هولناک آنها به جاسوسی برای شوروی و نیز خیانت به ایران آنقدر واضح بود که هر بیننده و ناظری را نسبت به هرچه سیاست، انقلاب، آرمان‌خواهی و مسائلی از این دست متفکر می‌کرد.

البته سابقه حزب توده از این حرف‌ها در مسخ اعتقادات و باورها بالاتر از این حرف‌ها است. نگاهی به مواضع حزب توده در سال‌های اخیر و دفاع بی‌چون و چرای نامه مردم و راه توده از مواضع مسکو و ولادیمیر پوتین نشانه آن است.

اما در میان نیروهای روشنفکر مذهبی جریانی که از اواخر دهه 1360 و شاید هم کمی زودتر شروع به طرح نظریات خود کرد عامل دیگری برای رشد از خود بیگانگی، نفی آرمان‌خواهی و موضوع مورد بحث ما شد.

ریشه‌های این تفکر به فلسفه غرب واز جمله انگلستان و اندیشمندانی همچون پوپر و هایک و امثالهم باز می‌گشت که توسط طرفداران آنها در ایران مطرح شد.

معتقدان به اندیشه‌های فلسفی غرب به تدریج با بسط و گسترش دیدگاه‌های خود در زمینه‌های گوناگون نظریات خود را شرح و بسط دادند.

اگرچه اینجا محل بحث درباره درستی یا نادرستی این نظریات نیست و اصولا داوری در این باره صلاحیت خاص خود را می‌طلبد، ولی درباره تاثیرگسترش این نظریات در میان نیروهای فعال اجتماعی و سیاسی می‌توان به بحث نشست. آنچه ملموس و قابل حس است آن که با گسترش این نظریات به تدریج نوعی عمل‌گرایی و پراگماتیسم جانشین باورهای پیشین شد. بسیاری از باورهای

گذشته در نشریات و سخنرانی های قائلان به این نظریات جدید بدون آن که جایگزینی برای آنها ارائه شود نفی شد و یک نوع نسبی گرایی بدون پشتوانه علمی و ایمانی ترویج و تبلیغ شد . تقدس زدایی از باورهای دینی بدون آن که جانشین مناسبی برای باورهای قدیم ارائه شود نوعی لاقیدی و بی توجهی به مبانی را در میان همان بچه های مذهبی قدیمی و به ویژه در میان نسل جدید دامن زد .

3- در میانه این هیاهو و در حالی که تلاشی همه جانبه برای جا انداختن این نظر که دوران این حرف ها به سر آمده است در جریان بود ، آن موج و سیل نابود کننده ای که از دوران پیدایش استعمار فعالیت آن آغاز شده بود نیز کماکان به کار خود ادامه می داد و این بار و در این دوران به کمک رسانه های همگانی و تکنولوژی های جدید روز به روز بر حجم فعالیت های آن افزوده می شد.

نگاهی به برنامه های رادیوها، تلویزیون ها، سایت های خبری و غیر خبری که تعداد آنها از شمارش خارج است شاهد درستی این مدعا است .

نفی ارزش ها و هرآنچه که به حذف هویت ملی ، دینی ، فرهنگی و قومی و اجتماعی جوامعی نظیر جامعه ما می انجامد از جمله اهداف این رسانه ها به شمار می رود .

این برنامه ها به لطف ضد تبلیغی که از سوی برنامه های رسانه های دولتی از نفوذ و جایگاه زیادی در میان بینندگان برخوردار شده است .

وظیفه اصلی این برنامه ها هویت زدایی و تغییر فرهنگ بومی و ارائه نحوه زیست جدید بر مبنای فرهنگ غربی و از جمله تبلیغ اباهه گری ، مصرف زدایی و نفی آرمان های ملی ، مذهبی و فرهنگی است .

در زمینه سیاسی نیز تحریف چهره های سیاسی و فرهنگی و قلب واقعیت های تاریخی است . برای نفی چهره های آرمانی همچون مصدق به بزرگ نمایی چهره هایی همچون سید ضیاء الدین طباطبایی یا قوام السلطنه و یا بزرگ نمایی اقدامات انجام شده در دوران رضا شاه و محمد رضا شاه می پردازد . خانمی را که چهاردهه از ثروت اندوخته شده از اموال این مردم محروم در آن سوی آب ها زندگی می کند فرشته ای خواهان آزادی و طرفدار عدالت می سازند .

و یا فیلسوفی که نظریه پرداز رژیم استبدادی بوده است و خود با افتخار از توجیه اقدامات دشمنان آزادی یاد می کند ، الگوی فلسفه اسلامی معرفی می کند .

کارکرد این امواج تبلیغی کارکردی عمومی است و بر روی همه اقشار مخاطب خود تاثیر دارد .
 بر خلاف نوع دوم یعنی نظریه پردازی های متفکران که در میان اقشار تحصیلکرده و متوسط
 بیشتر تاثیر گذار است.

در این شرایط آن معدود کسانی که با این سیل همراه نمی شوند طبیعتاً انگشت نما می شوند. گفتار
 آنها خلاف عادت و عمل آنها خلاف آمد محسوب می شود . البته اینها نیز خود بر دوسته تقسیم
 پذیراند . گروهی که فقط در حرف و سخن بر ارزش ها و آرمان های خود تاکید می ورزند و به
 هنگامه عمل و آزمایش سعی در گذار مسالمت آمیز از کنار رخدادها را دارند . این گروه همواره
 در تلاش اند تا با تکیه بر اصل نسبیت میان بد و بدتر ، انتخاب کنند .

و اما گروه دوم که به قول امام حسین : دین لقلقه زبان آنها نیست ، و برای گذران عمر و معیشت
 اظهار دینداری نمی کنند. برای این دسته دین اعتقادی پایدار است که تا پایان حیات خود بر سر
 پیمان خود با آن استوار می مانند : " فاذا محصوا بالبلا قل الديانون".